

نموده می نمایند تا معیارهایی برای مقوله پیدا کنند تا اولاً فرد سال ناسالم و بیمار از غیربیماری تشخیص داده شود و درثانی اقدام به درمان معالجه آنها شود.

از میان اقشار و طبقات مختلف بحث هنجار و نابهنجار در آنها و ویژگی خاصی دارد و همه متخصصان دانشمندان روانشناسی و تعلیمی

رفتارها در ک

رضانوری

مقدمه:

امروزه درجوامع انسانی ناسازگاری و وجود اختلالات رفتاری و روانی بسیار مشهود و فراوان است. در هر قشر و طبقه ای از طبقات اجتماعی، اشخاص نامتعادل وجود دارند: در کودک و جوان و کارگر و پزشک و... امکان ابتلاء به ناراحتیهای روانی وجود دارد همانطور که ابتلاء به ناراحتیهای بدنی بطور همه گیر در همه افراد انسانی مشاهده می شود. لذا امروزه بحث راجع به بهنجار و نابهنجار، نرمال عادی و غیرعادی طبیعی و غیرطبیعی از مباحث اصلی و اساسی در روانشناسی و همه مکاتب انسانی می باشد.

دانشمندان و مکاتب بسیاری سعی

۱- مقدمه

- ۲- تعریف بهنجار از دیدگاه علمای روانشناسی و انسان کامل از دیدگاه اسلام
- ۳- عوامل کلی و مشترک در بروز ناراحتیها و مشکلات روانی:
- ۴- انواع بیماریها و مشکلات روانی در کودکان و نوجوانان
- طبقه بندیهای موجود در این رابطه
- دونمونه از مشکلات رفتاری و روانی شایع در این سنین (برخاشگری و کناره گیری)



بیت و همه مکاتب انسانی به آن تفاوت خاص دارند سنین کودکی و جوانی می باشد زیرا در این سنین است که اساس و پایه شخصیت مللوب یا نامطلوب و بهنجاری نابهنجار م زده می شود و اساس اکثر بیماریها با راحتهای روانی در همین سنین ریزی می شود. مکتب اسلام در این طه عنایت خاصی مبذول داشته و

(نوجوانان خود را با حدیث مانوس سازید (درانجام این وظیفه تربیتی تسریع نمایید) قبل از آنکه مخالفین گمراه بر شما سبقت بگیرند و آنها را گمراه سازند)

لذا این توجه داده شده است که در سنین جوانی و نوجوانی باید برای پی ریزی شخصیت مطلوب عنایت کافی مبذول داشت و الا نامطلوب و

تربیتی و از دیدگاه مکاتب انسانی و همه دانشمندان نظریه پردازان علوم رفتاری و انسانی نظریه های مختلفی درباره تعریف انسان بهنجار و نابهنجار، نرمال و آنرمال و عادی و غیرعادی وجود دارد و هر کدام معیارها و ویژگیهای خاصی را در این رابطه مطرح کرده اند. ما ابتدا بطور مختصر تعریف بهنجار و نابهنجار را از دیدگاه دانشمندان روانشناسی مطرح می کنیم و سپس سعی می نمایم که نقاط مثبت و منفی این نقطه نظرها را روشن سازیم و در نهایت تعریف بهنجار و نابهنجار را در چهارچوب فرهنگ اسلامی خودمان بیان کنیم.

از دیدگاه دانشمندان روانشناسی و تعلیم و تربیت کمتر توافق کلی در خصوص تعریف بهنجار و نابهنجار وجود دارد و هر کدام از دریچه ای انسان عادی و غیرعادی را مورد نظر قرار داده اند که اینک بطور مختصر آنها را مطرح می کنیم:

۱- یک تعریف از بهنجار و نابهنجاری می تواند براساس معیارهای آماری باشد. یعنی ما اکثریت یک جامعه را در ملاک عادی بودن و غیرعادی بودن رفتارها مدنظر قرار دهیم. که بدیهی است این تعریف مورد اشکال بسیار است زیرا اولاً به این معیار انسان در حد بالای اکثریت جامعه و انسان در حد پایین اکثریت جامعه هر دو به یک چشم غیرعادی ملحوظ می شوند و ثانیاً اکثریت یک جامعه نمی تواند اصولاً ملاک درستی و یا نادرستی صد درصدی برای رفتارها باشند. این تعریف امروزه مورد قبول محافل علمی

بهار و ناهنجار ن و نوجوانان

ناهنجاری در فرد اساس می گیرد. بنابراین می توان چنین نتیجه گرفت که مشکلات و ناراحتیهای روانی خصوصاً در سنین کودکی و نوجوانی از اهمیت ویژه ای برخوردار است زیرا با شناخت و تشخیص هر چه صحیح تر و بیشتر این مشکلات و اختلالات رفتاری و روانی و با پیشگیری و درمان مناسب این ناراحتیهاست که ما میتوانیم موانع موجود در راه تعلیم و تربیت اسلامی را برداریم و راه را برای رشد متعادلی کودکان و نوجوانان خود فراهم نماییم.

● تعریف بهنجار و نابهنجار از نظر دیدگاهها و نظریه های مختلف:
امروزه در روانشناسی و علوم

بجه و هشدار خاصی به همه مربیان و علمان داده است:

امام (علی) میفرماید (در وصیت به امام حسن علیه السلام):

إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ
الْقَلْبِ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَهُ قَبَادِرُ نَك
لَادَبِ قَبْلَ أَنْ يَتَسَوَّ قَلْبُكَ وَيَشْتَعِلُ
بِكُ

(نهج البلاغه-نامه ۳۱)

دل جوان همچون زمین خالی است: هر تخم که در آن افشاندن شود می پذیرد، پس با دبد نمودن تو برداختم پیش از آنکه دلت سخت گردد و عقل و خردت گرفته شود.

امام صادق (ع) میفرماید:

بَادِرُوا أَحَدَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ
يَسْبِقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمَرْجَةُ

نیز نیست.

۲- تعریف دیگر می‌تواند براساس سازگاری شخصی و احساس هویت باشد. از این دیدگاه فردی بهنجار و طبیعی است که با توجه به سن خود قادر باشد که مسائل و مشکلات زندگی خود را حل نماید و تدابیر سازشی مناسبی را دارا باشد و در خود احساس رضایت نماید. یعنی فرد با خود در کشمکش نباشد و با خود مشکل نداشته باشد و از خود ارزیابی صحیحی داشته باشد. در این خصوص دانشمندانی مانند آلپورت وجود دارند که بر درک عینی فرد از خودش تکیه می‌کند و یا اریکسون احساس هویت را سلامت فکر می‌داند.

این تعریف هر چند ممکن است تا حدودی قابل قبول باشد، ولی که به تنهایی نمی‌تواند ملاک و معیار صحیح و کاملی برای تشخیص انسان عادی از غیر عادی باشد زیرا چه بسیار افراد و انسانهایی که توانایی و قدرت کافی در رفع مشکلات شخصی و فردی خود دارند و دارای احساس رضایت از خود نیز هستند ولی در زمره افراد نابهنجار و غیر عادی قرار دارند (مانند) افراد نارسیسیستیک یا خود شیفته یا شخصیت‌های هیستریانیک یا (نمایشی)

۳- معیار دیگری در تعریف افراد غیر عادی و عادی، سازگاری اجتماعی عنوان شده است و بسیاری از علمای روانشناسی و تعلیم و تربیت مانند رفتارگراها آنرا بعنوان معیار اصلی برای تشخیص افراد بهنجار مطرح کرده‌اند. از این دیدگاه فردی نابهنجار است که نتواند با اجتماع خود تعادل و ارتباط

داشته باشد و بطور کلی فرد اجتماعی محسوب شود و خود را با جامعه تطبیق دهد. این معیار نیز هر چند در اجتماع سالم و مطلوب می‌تواند معیار صحیحی برای این تشخیص، باشد ولی در جوامعی که ارزشهای حاکم بر آن بطور کلی بیمارگونه است و خود جامعه بیمار است نمی‌تواند ملاک و معیار صحیحی برای تشخیص افراد عادی از غیر عادی باشد هر چند که این مسئله می‌تواند بعنوان یکی از شاخص‌ها مطرح باشد.

۴- معیار دیگری برای تعریف بهنجار تکیه بر انگیزه‌های ناخودآگاه است. از این دیدگاه در اشخاص غیر عادی (که از این دیدگاه بیشتر افراد انسانی را تشکیل می‌دهد) بیشتر شخصیتشان در سطح ناخودآگاه (Id) قرار می‌گیرد و تنها بخش کمی در قسمت آگاه قرار می‌گیرد. انگیزه‌های سرکوب شده انسان در طول زندگی خصوصاً در دوران کودکی در سطح ناخودآگاه انباشته می‌شوند و فرد را از درون وادار می‌سازد (بطور ناخودآگاه) تا خواسته‌های آنها فراهم شود ولی ارزشهای اخلاقی و اجتماعی حاکم بر فرد اجازه چنین کاری را نمی‌دهد (Squego) و لذا در فرسودگی بی‌تعادلی بوجود می‌آید و او را بیمار می‌سازد. لذا در اینجا تعادل بین سطوح آگاهی (Supergo) و ناخودآگاه (Id) بعنوان سلامت و هنجار بودن مطرح می‌شود و این وظیفه را (سطح آگاهی) بر عهده دارد.

اصولاً روانکاوان متعددی نظیر فروید، آدلر، یونگ چنین معیاری را مطرح می‌کنند هر چند که بین خود آنان

نیز اختلافاتی وجود دارد. این تعریف نیز اشکال اساسی اش بر اهمیت دل‌پیش از حد بر انگیزه‌های ناخودآگاه است که انسان را بدون اراده و اختیار و محصول جبر روانی خود می‌داند. چند که ما منکر وجود انگیزه‌های ناخودآگاهی به عنوان محرک رفتار نیستیم.

۵- ملاک دیگری برای تعریف انسان بهنجار و طبیعی اصطلاح «خودشکوفایی» است. اصولاً تا کنون روانشناسی بیشتر همت خود را صرف مطالعه بیماران روانی نموده و که انسانهای عادی و نرمال را مورد مطالعه خود قرار داده است و لهذا ملاک هنجار بودن و نابهنجار بودن نیز در آن نظریه‌ها از همین رابطه به دست آمده است.

ولی در روانشناسی کسانی پیدا شده‌اند که خود به این مسئله این اساسی وارد آورده‌اند و ملاک هنجار یا نابهنجاری را از مطالعه انسانها عادی بدست آورده‌اند. اکثر روانشناسان انسان‌گرائی نظیر مزلو راجرز در این ردیف قرار می‌گیرند.

مزلو انسانی را بهنجار و عادی می‌بیند که نیاز خود شکوفایی در تحقق یافته باشد یعنی آنچه را که انسان بالقوه دارد به فعل برساند. مثلاً موسیقیدان است آهنگ بسازد و هنرمند است نقاشی کند و اگر شاعر است شعر بسراید یعنی آنچه که یک انسان می‌تواند باشد، باشد. البته معتقد است که این نیاز به شرح و تحقق پیدا می‌کند که نیازهای قبل آن عبارت از نیازهای احترام، محبت، تعلق داشتن، ایمنی و نیازهای بلند

باشند، قبلاً ارضاء شده باشند. او صفات و مشخصات متعددی را برای انسان خود شکوفای خود ذکر می کند. از آن جمله است: ادراک صحیح قناعت، قبول کلی طبیعت خود و بزرگان، توجه به مسائل بیرون از خود، از به خلوت و استقلال، تازگی مداوم تجربه های زندگی و...

افراد دیگری مانند راجرز برگرایی نظیر آمادگی کسب تجربه، زندگی هستی دار، اعتماد به توانایی خود، احساس آزاد و خلاقیت برای یک انسان کامل مطرح کرده است.

این نقطه نظر نیز هر چند نقطه نظرهای قابل قبول تری را مطرح می کند ولی اشکال اساسی اش نیست که انسان را در دایره هستی خدا و رها مطرح کرده است و وجودی را که دارای کمال مطلق است عمداً و یا سهواً نادیده گرفته است و انسان را در خودش محصور کرده است.

● جمع بندی

در مجموع می توان گفت که هر یک از نقطه نظرها جنبه ای از انسان را شناخته را مورد مطالعه قرار داده و تکیه اصلی خود را بر روی آن قرار داده اند و در حقیقت هر کدام سعی کرده اند که نقاط ضعف دیگران را نداشته باشند و از تکیه اصلی هر نظریه بر جنبه ای ایراد گرفته اند ولی خود بر جنبه دیگری بطور افراطی تکیه نموده اند.

در مجموع اگر بخواهیم حداقلی را برای سلامت روانی بپذیریم شاید بتوان گفت:

فردی بهنجار و طبیعی است که: اولاً احساس هویت واحد و مشخصی از خود داشته باشد، ثانیاً با افراد سالم و کامل جامعه بتواند روابط اجتماعی برقرار کند و رابطه ای صمیمی با بعضی بتواند ایجاد نماید، ثالثاً در مسیر رشد و تعالی از جنبه های شناختی و عاطفی باشد. رابعاً در زندگی خود دارای هدف و غایتی (کوتاه مدت، دراز مدت) باشد.

فردی که در هر کدام از این جنبه ها وقفه ای داشته باشد در زمره افراد غیرعادی قرار می گیرد.

ولی اگر بخواهیم یک تعریف ایده آل و مطلوبی را برای سلامت روانی مطرح کنیم باید انسان کامل را از دیدگاه مکتب اسلام مورد بررسی قرار دهیم.

● انسان کامل از دیدگاه اسلام:

اگر بخواهیم سلامت مطلوب و کاملی برای روان انسان مطرح نماییم و تعقلیم و تربیت اسلامی را تحقق سازیم لزوماً می بایست واژه انسان کامل و مشخصات انسان کامل را از دیدگاه اسلام مطرح نماییم.

واژه انسان کامل برای اول بار در دنیای اسلام مطرح شده است و اول کسی هم که این تعبیر و اصطلاح را عنوان کرده محی الدین عربی عارف معروف است، ولی همانطور که ذکر آنرفت امروزه در غرب نیز علمای روانشناسی و تعلیم و تربیت توجه زیادی به واژه های انسان کامل و کمال پیدا کرده اند و در حقیقت دریافته اند که با معیارهای سلامت روانی حداقل نمی توان جامعه سالم و مطلوبی و در نهایت افراد سالم و

بهنجاری داشت و یا حداقل برای دوره های دراز مدتی با آن معیارها نمی توان اصول و بنیان زندگی را ریخت. امروزه بحث روانشناسی کمال بصورت واژه هایی در کتابها و دروس دانشگاهی مطرح شده است. ولی هنوز این با آن انسان کامل و کمالی که ما در مکتب اسلام خودمان از منبع وحی به آن رسیده ایم فاصله زیاد دارد و انشاءالله روزی فرا خواهد رسید که انسان کامل از دیدگاه مکتب اسلام جایگزین همه نگرش ها و دیدهای مختلفی می شود که امروزه وجود دارد و همه افراد انسانی بطور ناخودآگاه سعی به رسیدن به همان جایگاه را دارند ولی متأسفانه موانع بسیاری چه بطور عمد و چه بطور سهو آنها را از رسیدن به این جایگاه باز می دارد.

● روش مطالعه انسان کامل:

شناخت انسان کامل از دیدگاه اسلام، دوراه دارد: ۱- قرآن و سنت ۲- نمونه ها و الگوهای عینی از افراد انسانی در اسلام.

دوراه اول ما باید ببینیم که قرآن در درجه اول و سنت در درجه دوم انسان کامل را با بیان خودشان چگونه توصیف کرده اند و چه مشخصاتی برای انسان کامل ذکر کرده اند هر چند که در قرآن و یا سنت بصورت انسان کامل تعبیر نشده است ولی همان مسلمان و مؤمن کامل، همان انسان کامل است. دوراه دوم ما باید انسانهای کامل اسلامی را آنچنان که قرآن و اسلام می خواهد را بصورت عینی و مشاهده ای مورد بررسی قرار دهیم چون انسان کامل اسلامی فقط یک انسان

ایده آل و خیالی و ذهنی نیست که هیچوقت در خارج وجود پیدا نکرده باشد، بلکه در خارج زیاد هم وجود پیدا کرده است^۱. خود پیغمبر اکرم (ص) نمونه انسان کامل اسلام، علی (ع) یک نمونه دیگر از انسان کامل اسلام است، معصومین علیهم السلام همه نمونه‌هایی از انسان‌های کامل اسلام هستند.

● مشخصات انسان کامل در اسلام:

شاید در این بحث مختصر اصولاً مشخصات انسان کامل را از دیدگاه اسلام مطرح کنیم بعنوان نمونه امام علی (ع) در خطبه همام ۷۵ صفت (یا بیشتر) را برای یک انسان کامل (متقی) مطرح فرموده‌اند که بدیهی است که این خود به یک بحث جداگانه نیازمند است، ولی اگر بخواهیم یک تصویر اجمالی از انسان کامل را مطرح سازیم باید بگوییم:

انسان کامل، انسانی است که همه استعدادها و قوایش بطور همه جانبه و متعادل در ارتباط با ارزشهای اسلامی رشد کرده باشند. یعنی انسان کامل، کمالش در تعادل و توازن تمامی استعدادهای گوناگون در او می‌باشد و انسان کامل، انسانی است که فقط بسوی یک استعداد گرایش پیدا نکرده باشد و استعدادهای دیگرش را مهمل و معطل نگذارد و همه را با هم رشد دهد اساساً حقیقت عدل نیزه توازن و هماهنگی برمی‌گردد. هماهنگی در اینجا معنایش اینست که در عین اینکه همه استعدادهای انسان رشد می‌کند، رشدش هماهنگ باشد. اگر انسان چنین متوازن و هماهنگ رشد ننماید از مسیر تکامل و تعادل

خارج می‌شود و درست مانند کسی می‌ماند که مثلاً اعضای بدنش هرکدام بگونه‌ای و به اندازه‌های متفاوتی رشد کرده باشند.

اما استعدادهایی که یک انسان کامل برای کمال خود نیازمند به آنهاست:

استعدادهای جسمانی (حسی)

- استعدادهای عقلی و شناختی

استعدادهای عاطفی و قلبی

استعدادهای جسمانی عبارت از قوا و استعدادهای بدنی و حسی هستند که خداوند به بندگانش خود عطا فروده است و حفظ و تقویت و رشد آنها در مسیر ارزشهای اسلامی از واجبات است. حواس وسیله و ابزار گرانمایی هستند که ما را در مشاهده عینی و مستقیم با طبیعت و آیات الهی قرار می‌دهند و در این خصوص چه بسیار سفارش‌ها و دستوراتی که از جانب اولیای اسلام مطرح شده است که ذکر آنها در این مختصر نمی‌گنجد. البته این استعدادها هرچند برای انسان اهمیت دارند ولی فقدان آنها امر کمال را هرچند با اشکال روبرو می‌سازد ولی آنرا امر محال نمی‌سازد و چه بسیار انسانهایی که فاقد یکی از این استعدادها و یا بخش مهمی از این استعدادها بوده‌اند ولی به کمال رسیده‌اند.

- استعدادهای عقلی و شناختی -

کانون بینش‌ها و معرفتها هستند و موجب می‌شوند که انسان با فکر و فهم و تدبیر امور را تجزیه و تحلیل و مورد بررسی قرار دهد و اهمیت این قوه در انسان تا بجایی است که در احادیث از آن تعبیر به حجت باطنی شده است و

البته این حجت باطنی باید در مسیر حجت ظاهری یعنی انبیاء و معصومین علیهم السلام قرار گیرد.

- استعدادهای عاطفی و قلبی -

عبارت از استعدادهایی هستند که کانون گرایشها و آرمانهای بشر بشمار می‌روند البته ناگفته نماند که پایه و مبنای همه این استعدادها غریزه و فطرت انسانی هستند. مبنای استعدادهای جسمانی غریزه و مبنای استعدادهای عقلانی و قلبی فطرت می‌باشد و رشد صحیح این استعدادها وقتی است که بر مبنای فطرت و غریزه صورت گیرد.

لذا اگر تنها ب یک جنبه از استعدادهای انسانی اهمیت داده شود و آن جنبه رشد و تقویت یابد در حالیکه بقیه جنبه‌ها مورد غفلت قرار گیرد انسان کامل و مکتب کاملی نخواهیم داشت. در طول تاریخ متأسفانه مکاتب و دانشمندان مختلف هرکدام به جنبه‌ای از این انسان کامل توجه نموده‌اند ولی از سایر جنبه‌های دیگر غافل شده‌اند و لذا راه به جایی نبرده‌اند. اصولاً انحرافهای افراد و جوامع از کمال، از جهت ناهماهنگی است و این انحرافات همیشه از راه صد درصد باطل تمام بوجود نیامده بلکه از افراط در یک حق پدید آمده است.

مثالهای بارز در افراط هر کدام از جنبه‌های انسان کامل می‌تواند حسیون (مانند فیلسین شاله و جان لاک)، عقلیون راسیونالیست‌ها (دکارت و کانت) و کسانی باشند که فارغ از تمام مسائل انسانی و اجتماعی فقط برای روح و تزکیه نفس ریاضت پیشه کرده‌اند و معرفت را تنها از طریق دل

و باطن ممکن می دانند (هندوها، بوداییها و دراویش).

● مراحل راه انسان کامل:

آنچنان که عرفاً می گویند سیر انسان کامل در چهار سفر رخ می دهد:

۱- سفر انسان از خود به خدا- یعنی انسان ابتدائاً خود را به وجود مطلق که دارای کمال مطلق است وصل نماید و خود را جدا از خدا فرض ننماید که این معین آزادگی و رهایی انسان است. زیرا آزادگی و رهایی انسان در بندگی و تعلق کامل به خداوند یافت می شود.

۲- سفر انسان با خدا در خدا (شناخت خدا)- یعنی خداوند را بوسیله خود او بشناسیم و از او برای شناخت خود او کمک بگیریم.

۳- سفر انسان با خدا به خلق خدا- یعنی وقتی انسان به خدا رسید، به ذکر خدا رسید خدا را شناخت و خود را به خدا نزدیک احساس کرد و خدا را با خود احساس کرد آن وقت دو مرتبه بسوی خلق خدا برمی گردد منتهی نه تنها، بلکه با خدا و همراه با خدا.

۴- سفر انسان با خدا در میان

خلق خدا برای نجات خلق خدا- تنها انسانی که مراحل پیشین را گذرانده باشد می تواند برای نجات خلق خدا و حرکت دادن و نزدیک ساختن آنها به خدا اقدام نماید.

آنهایی توانسته اند انسانها را نجات دهند که اول خودشان نجات پیدا کرده باشند و نجات انسان یعنی رهایی از قید خود، طبیعت و انسانهای دیگر و این یعنی آزادی.

عوامل مشترک در بروز ناراحتیها و مشکلات روانی:

هر مشکل و ناراحتی خاص روانی هر چند بطور ویژه معلول عوامل و علت‌های بخصوصی می تواند باشد ولی بطور کلی می توان عواملی را بطور مشترک در بروز ناراحتیها و مشکلات روانی کودکان و نوجوانان مطرح نمود این عوامل عبارتند از: تعارض، ناکامی^۲، فشار^۳، عدم ارضاء نیازهای غریزی و فطری و عدم شناخت هویت جنسی.

● ۱- تعارض:

تعارض عبارت از این می باشد که دو عمل یا تمایل و یا هدف بطور همزمان مخالف یکدیگر باشند. تعارض عامل بسیار مهمی در بروز مشکلات و ناراحتیهای روانی کودکان و نوجوانان بشمار میرود زیرا هم از طرفی خود بعنوان یک مسئله و مشکلی مطرح است و هم از طرف دیگر باعث بروز مسائل دیگری نظیر محرومیت و ناکامی میشود.

● انواع تعارض:

تعارضات را بطور کلی می توان به دو دسته تقسیم نمود: تعارضات درونی

و تعارضات بیرونی.

- تعارضات درونی عبارت از آندسته از تعارضاتی است که در درون خود کودک و نوجوان بوجود می آید و از درون او را احاطه می کند. در اینجا منبع تعارض درون فرد است مانند: تعارض بین استقلال و وابستگی و وجدان در برابر تمایلات نفسانی. مثلاً کودک در عین حال هم می خواهد مستقل از گروه و همسالان و پدر و مادر عمل کند و هم از طرفی وابستگی به والدین و همسالان و... را نیاز دارد یا کودک از طرفی از درون به کارهای خوب فرا خوانده میشود و هم از طرفی به کارهای بد دعوت می شود.

- در تعارضات بیرونی منبع تعارض در بیرون است و اینها عبارت از تعارضاتی می باشند که در اجتماع و خانواده و مدرسه پیدا می شوند. انواع تعارضات بیرونی عبارتند از: تعارضات الگویی و تعارضات بین گزارشها تقابل میان فرهنگها

تعارض الگویی عبارت از تعارضاتی می باشد که در میان الگوهای مختلف برای کودک و نوجوان واقع میشود که خود می توانند به انواع دیگری تقسیم شود: زمانی ممکنست در درون هر کدام از الگوهای خانواده و مدرسه و... میان افراد مختلف تعارض پیدا شود مثلاً پدر در خانواده ارزشی را تأیید می کند ولی مادر همان را بعنوان ضد ارزش مطرح می کند و یا یک معلم در مدرسه چیزی را بعنوان مطلوب ارائه می دهد ولی معلم دیگر در همان مدرسه همان چیز را بعنوان نامطلوب مطرح می کند. زمانی نیز ممکنست تعارض بین





قیبه از صفحه ۱۵۵

نگوهای مختلف باشد. مثلاً پدر و مادر ر خانواده اهداف ارزشی ویژه ای را دنبال می کنند ولی معلمان مدرسه و یا نگوهای اجتماعی دیگر اهداف ارزشی دیگری را متضاد با خانواده دنبال می کنند و... زمانی نیز ممکنست تعارض در خود یک فرد واقع شود، که در اینجا تعارض بین حرف و عمل خود صورت می گیرد. معلم در کلاس دانش آموزان را دعوت به همکاری و صداقت می کند ولی خود در عمل با معلمان دیگر و یا دانش آموزان این خصوصیات را رعایت نمی کند. پدر و مادر فرزند را از دروغگویی منع می کنند ولی خود در عمل به این کار مبادرت می ورزند.

تعارض بین ارزشها و تقابل فرهنگها - این تعارضات، تعارضاتی هستند که فرهنگهای مختلف همزمان با هم برای کودک ارزشهایی را بطور یکسان مطرح می کنند. این قبیل تقابل هایی میان فرهنگهای مختلف امروزه در جوامع مختلف خصوصاً در جوامع که دارای سنتها و فرهنگ های سنتی می باشند بسیار دیده می شود. در جامعه اسلامی خودمان میان ارزشهای اسلامی و سنتی که از اصالت برخوردار است با

ارزشهای فرهنگ غربی امروز هنوز تقابل ها و تعارضات بسیاری وجود دارد و این خود مشکلاتی را برای کودکان و نوجوانان ما بوجود می آورد.

حالات مختلفی که در اثر تعارض در کودک و نوجوان پیدا میشود: انواع تعارضاتی که ذکر شد، حالات متعددی را ممکنست باعث شوند:

- تعارض نزدیکی - نزدیکی: در اینجا هر دو فکر، عمل و هدف برای کودک و نوجوان جذابیت دارد و این ممکنست باعث پیدایش شک و تردید در کودک شود. بعنوان مثال هم کودک می خواهد به تفریح و بازی بپردازد و هم می خواهد فلان نمایش و فیلم را تماشا کند.

- تعارض اجتناب - اجتناب: در اینجا هر دو انگیزه و یا هدف برای کودک و نوجوان جنبه منفی دارد. بعنوان مثال یا کودک باید تکلیف و وظایف مدرسه را بنویسد و یا مورد تنبیه پدر و یا معلم قرار گیرد.

- تعارض نزدیکی - اجتناب: یک انگیزه و هدف جنبه منفی و یک انگیزه و هدف دیگر جنبه مثبت دارد. این نوع تعارض نسبت به بقیه حالات دیگر هم شیوعش بیشتر است و مشکلات بیشتری هم به بار می آورد. یک مثال ساده می تواند این باشد که کودک از یکطرف می خواهد با همسالان خود بازی کند و از طرف دیگر باید فلان کار را برای پدر و مادر انجام دهد.

۲۰- ناکامی:

ناکامی حالتی در فرد است که از یک محرومیت و یا منع از کاری که مورد درخواست کودک است در او پیدا

میشود. عبارتی از ایجاد یک مانع یا سد در بین راه یک رفتار هدف دار حالتی هیجانی و عاطفی در کودک و نوجوان پیدا می شود که از آن تعبیر به ناکامی می شود خصوصاً زمانی که آن مانع غلبه نایافتنی تصور شود.

عوامل ایجاد کننده ناکامی:

- بحرانهای رشد: کودک و نوجوان در هر مرحله از رشد با تغییرات مختلفی روبهرو است. هر کدام از این تجربه های رشد اگر بنحو مطلوب صورت نگیرد می تواند باعث بروز ناکامی گردد مانند: از شیر گرفتن (فطام)، کنترل دفع کودک و ادرار کردن در جای مخصوص، از دست دادن توجه و مواظبت ویژه دوران کودکی و بحرانهای دوره بلوغ.

- محرومیت های خانوادگی (پدر و مادر): محرومیت کودک از پدر و مادر بعلتهای مختلف مرگ، جدایی، نزاع و... می تواند باعث بروز ناکامی در کودک شود.

- محدودیتهای فردی مانند عیوب و نارسایی جسمانی: هوش سطح پایین، فقدان استعداد های بخصوص و عیوب جسمانی که ممکنست در کودک وجود داشته باشد می تواند یکی از علل بروز ناکامی باشد.

- تجربیيات دوران مدرسه: محدودیتهایی که در محیط مدرسه و کلاس از طریق مسئولان مدرسه، معلمان و یا حتی سایر همسالان برای فرد بوجود می آید می تواند در بروز ناکامی نقش داشته باشد.

نتایج و آثار ناکامی:

- ۱- باعث تضعیف احساس کفایت و اطمینان کودک می شود.
- ۲- حالت هیجانی و حساس

رفتارهای بهنجار و ناهنجار در کودکان و نوجوانان

قیه از صفحه ۱۶۵

ناد می کند.

۳- باعث ایجاد اضطراب در کودک و نوجوان میشود.

البته ناگفته نماند که ناکامی یا مارض و فشار خود در عین حال میتواند باعث رشد شخصیت در کودک شود ولی اگر حد آن از حدی که در افراد متفاوت است بالاتر رود موجب بروز اشکالات و راحتهای روانی منی شود. و بهمین لحاظ در فرهنگ اسلامی بسیار فشارش شده که کودک بتدریج با

مشکلات و سختیهای زندگی برخورد داشته باشد تا در مصاف با زندگی بجای اینکه خود را ببازد خود را رشد دهد و ابتلائی که برای مؤمن بوجود می آید در حقیقت آزمایش های الهی است تا او را در ارتباط با به نیل به کمال تقویت نمایند.

عکس العملهای کودک در مقابل ناکامی:

۱- کودک و نوجوان ممکنست در برابر آنچه که او رمانع شده است رفتار پرخاشگرانه پیش گیرد. که این پرخاشگری به انواع مختلف مستقیم،

غیرمستقیم و بی هدف می تواند باشد. واکنش پرخاشگری در کودکان بسیار زود می تواند تشخیص داده شود البته در پرخاشگریهای غیرمستقیم و بی هدف این تشخیص دشوارتر می شود.

۲- اجتناب و فرار از شرایط آزار

دهنده. در اینجا فرد حالت عدم فعالیت و بی احساسی از خود نشان می دهد و کودک خود را به قیدی و بی تفاوتی می زند.

۳- تطابق و سازگاری دفاعی - در

اینجا کودک و نوجوان از مکانیزم های دفاعی مختلف مانند همانندسازی و سرکوب، انکار و... برای انطباق با عامل ناکام کننده استفاده می کند. که البته استفاده بعضی از این مکانیزم ها می تواند مفید باشد ولی استفاده بعض دیگر از این مکانیزم ها خود باعث بروز مشکلات دیگر می شود.

بان جمعیت زدم، پاسبانان دستپاچه اطومها را کشیدند و به جان مردم ستاندند، و چون گرگی که به گله زده باشد مردم را پراکنده کردند، فریاد غلام فرار کن غلام فرار کن» از میان چپه های محل بلند شد. و من که تمام سوراخ سنبه های محل را مثل کف بستم بلد بودم. چون تیری که از چله کمان رها شده باشد گریختم. وارد یکی از خانه ها شدم و در را بستم. و از نجا پشت بام به پشت بام جلو رفتم و دریکی از شیروانی های کوچه حمام مخفی شدم، به محض ورودم به داخل شیروانی کبوتران چاهی وحشت زده خود را به در و دیوار زدند و از خر پشته بیرون رفتند، مطمئن بودم که دیگر

بلند گو خرخر می کرد، تا بالاخره صدای سرود بلند شد که از نصفه پخش می شد و بلند گو هم مدام خرخر می کرد، خنده ام گرفت و با خود گفتم: «امروز برای ذوقی روز وحشتناک»



ه فرشید کاخی به تعدادی از جوانان بسیار خوش لباس و زیبا گفته می شد، که در اختیار دربار بودند و عاملین جور کردن بساط فساد برای کاخ نشینان، دربار آنان را با اتومبیل های زیبا به شکار دختران و پسران مدرسه ای می فرستاد، که بعد از مدتی ناپدید شدن، ته مانده این دختران و پسران، سراز روسپی خانه ها و کاباره ها در می آوردند.

دستشان به من نخواهد رسید چون عقل جن هم به اینجا نمی رسد، بیاد دوران کودکی افتادم هر وقت برادرم و یا پدرم می خواستند مرا تنبیه کنند به اینجا می آمدم. از فرط خستگی به یکی از تیرک های شیروانی تکیه دادم، دو جوجه کبوتر در لانه سبزی شکل خود وول می خوردند و جیر جیر می کردند، ساعت ۸ صبح بود و من با کنجکاوای گوشه هایم را تیز کرده بودم تا ببینم امروز هم سرود شاهنشاهی پخش می شود یا نه، چون ذوقی هم سرکوجه آمده بود، ممکن است تا حالا به مدرسه نرفته باشد. ناگهان صدای بلند گوبگوش رسید که کسی در آن فوت می کرد، صدای تک زنگ جاجرمی هم نیامد